

# پیشرفت، حسرت، قضاوت نویسندگان کوه آلپ

ورنا روتچمن

«محقق انستیتو کودک و نوجوان زوریخ»

آزیتا خلیج امیر حسینی

ادبیات کودک و نوجوان سوییس، از قرن ۱۹ تا به حال، در حسرت جست‌وجوی محل آرامش و بهشت موعود بوده که در عین حال این محل به عنوان مکانی برای مبارزه بین انسان و طبیعت نیز دانسته شده است. در خودآگاه عمومی و اجتماعی سوییس‌ها، طبیعت دارای دو جایگاه ویژه است:

۱ - ابتداً به عنوان عاملی در اکولوژی اقلیمی و محلی و همچنین در عرضه محصولات کشاورزی، دامپروری و صنعتی و نیز به عنوان وزنه‌ای اساسی برای صنعت جهانگردی و توریست به حساب می‌آید.

۲ - از طرف دیگر، نماد منحصر به فرد و آشکاری است برای نشان دادن هویت ملی یک ملت.

این جایگاه‌ها باعث می‌شوند که روابط زیست محیطی، سیاسی و نگرش‌های ایدئولوژیکی با همدیگر ادغام شوند. کوه‌ها تصویر شخصیتی عمیقی تحت عنوان هویتی منحصر به فرد، برای ملت سوییس دارند. آن‌ها محلی برای به وقوع پیوستن مهم‌ترین رویدادهای تاریخی این سرزمین و همچنین متصل‌کننده اکثر نقاط جغرافیایی این سرزمین به شمار می‌روند.

در مجمع اطلاع‌رسانی سوییس، به سال ۱۸۸۴ در شهر باس، در مقاله‌ای این چنین به نقد و بررسی این بحث پرداخته شده: «گویا مردم سوییس کمبود اتحاد درونی و یا شخصیت ملی دارند. تنها یک فرد غیرآگاه و با نگرش سطحی می‌تواند چنین نگرشی داشته باشد و این نظریه، از واقعیت به دور است. آیا این کوه‌ها محلی برای افق‌های بی‌کران و دست‌نیافتنی و همچنین دیگ‌هایی برای نزول رحمت و بخشش خداوندی به ملت سوییس نیستند؟» مهم‌ترین شرطی که باعث می‌شود کوه‌های آلپ، سمبل شخصیت ملی سوییسی‌ها باشد، پیچیدگی آن‌هاست. از یک سو، آن‌ها به عنوان اساطیری از دهه ۸۰ مطرح بوده که در سال‌های اخیر بازپروری شده‌اند و از سوی دیگر، به عنوان یک عامل و مهره‌ای اساسی در نقش اصلی خود (طبیعت و تازگی)، در فرهنگ و ادبیات به کار رفته‌اند. این دیدگاه نوین، دریافتی جدید از نظر علمی و ارزش‌های روحی و معنوی انسانی است به محیط پیرامون خویش و در حقیقت، نگرشی نوین است به پیرامون جامعه و محیط زیستی و اقلیمی و تأثیرات مثبت آن در خودآگاه درونی و ضمیر روشن آدمی.

تحقیقات علوم طبیعی، نشان‌دهنده این موضوع هستند که نیروهای نهفته طبیعت و در پی آن به خدمت درآوردن آن‌ها برای جامعه بشری، می‌تواند نیروزا و انرژی‌دهنده به روح و روان باشند. ارتفاعات و کوه‌ها که تا به حال قابل به توجه خاص برای اندیشمندان آن مرز و بوم نبوده‌اند، دارای معنی و مفهومی خاص و جدید می‌شوند. این‌ها از سوی، ذخیره‌کننده‌های بی‌پایان آب و حیات برای ساکنان و از سوی دیگر، نمایانگر مکانی ویژه برای انسان‌های بی‌گناه و معصومی است که در پیرامون دامنه‌های آن‌ها سکونت و اقامت می‌کنند.

این موضوع در سروده‌های معروف آلبرت فون‌هالر (آلپ) که در سال ۱۷۲۹ نوشته، به خوبی بیان شده که کوه‌ها به عنوان سرزمین ساده و بی‌غل و غش، آرام‌بخش و زندگی در کنارش بدون دغدغه در آغوش طبیعت بهترین شیوه برای به تکامل رسیدن ذهن بشر و آسایش درونی و روحی اوست: «جایی که هیچ چیز، چیزی که لازم و حیاتی است، کمبودش حس نمی‌شود، تنها چیزی که قابل استفاده است، شکوفا می‌شود و آن جاست که طبیعت می‌آموزد که حق حیات در قلب و نه در مغز آدمی است و تنها با قلبی آکنده از مهر و عشق است که زندگی قابل زندگی کردن می‌شود.» تفکر و طبیعت، جایگاه یکسانی در نظریه اندیشمندان دارند. آن‌ها پیونددهنده رفتار و کردارند و نه فقط با هم هیچ تمایزی ندارند، بلکه در کنار هم هستند که باعث تجلی یکدیگر می‌شوند.

قهرمان ملی داستان ویلهلم تل، نمونه‌ای بارز از مردم دام‌پرور آستانه‌های ارتفاعات آلپ است که با هم‌آوازی و هم‌زیستی کامل با طبیعت، در کوهپایه‌های آلپ و طبیعت اطراف‌شان زندگی می‌کنند و به این ترتیب، از ضرورت‌های سیاسی و رفتارهای دست و پاگیر اجتماعات شهری به دورند.

اساطیر و اسطوره‌های آلپ را می‌شود در افسانه‌ها و داستان‌های فولکلور محلی و در دامان فرهنگ کلی جامعه اروپا دید. به این ترتیب، عکس‌های کتاب‌های مصور کودک و نوجوان سوییس نیز در پی این مطالب و در نگرشی عمومی به محیط اقلیمی اطراف، سهم بسیاری داشته‌اند و اکثراً این نگرش در آنها دیده می‌شود و بی‌شمارند تعداد کتاب‌های مصوری که مطلب اصلی و ویژه آن‌ها، چیزی جز پرداختن به محیط اطراف نیست. از این روست که ارتفاعات آلپ در کتاب پسرک کوهپایه نوشته شده - توسط پرمیس گوتهلپ به سال ۱۸۴۵، فضایی افسانه‌ای و لامتناهی تعریف می‌شود. نویسنده کتاب، قهرمان و اسطوره سوییسی را به عنوان قهرمان ملی برای آزادی کشور سوییس قدیم بیان و تشریح می‌کند (اتفاق تاریخی) و از سوی دیگر، ویلهلم تل پسرش، اسرار طبیعت را این‌گونه بازگو می‌کند: «جایی که کوه‌ها پشت به پشت هم ایستاده‌اند و چشمه‌های خودجوش از زمین بیرون زده‌اند. جایی که باقی‌مانده‌های بهمن‌های عظیم و قدرتمند قرار دارند. جایی که عقاب‌ها بر فراز گله‌های گوسفندان پرواز می‌کنند. جایی که بزهای وحشی از سنگی به صخره‌ای دیگر می‌پرند و گوسفندان و گاوها در دامه‌های سرسبز می‌چرند. جایی که ناگهان بهمن فرو می‌آید و یا این که صدای ناله خرسی از پس شکارچی شنیده می‌شود و یا گله گوزن‌های وحشی از راه‌های پر پیچ و خم و باریک سنگلاخ‌ها عبور می‌کنند.»

کوه‌ها در نظر گوتهلپ نیز محل آرامش، آزادی، موازنه و تساوی و آسایش کامل برای روح و روان آدمی هستند.

در سروده‌های هالورس (آلپ) نیز کوه‌ها محلی برای نمایش قدرت الهی‌اند. در گفتار گوتهلپس ویلهلم تل به پسرش، توضیح داده می‌شود که دنیای آلپ، یک نماد دینی است و قدرت خداوند بر آن حاکم است، نه طبیعت و تفکر. اما پسرک با علاقه فراوان به پدرش هر گاه درباره شهامت، جرأت و شجاعت سخن می‌گفت گوش می‌کرد در جایی که سرما تا مغز استخوان نفوذ می‌کرد...

وقتی که او درباره سرزمین‌های دست‌نیافتنی، جایی که هیچ اثری از زندگی یافت نمی‌شد و چیزی غیر از سنگ‌ها

**مهم‌ترین شرطی  
که باعث می‌شود  
کوه‌های آلپ،  
سمبل شخصیت  
ملی سوییسی‌ها  
باشد، پیچیدگی  
آن‌هاست.  
از یک سو،  
آن‌ها به عنوان  
اساطیری از  
دهه ۸۰  
مطرح بوده  
که در سال‌های  
اخیر بازپروری  
شده‌اند و  
از سوی دیگر،  
به عنوان  
یک عامل و  
مهره‌ای اساسی  
در نقش اصلی خود  
(طبیعت و تازگی)،  
در فرهنگ و  
ادبیات  
به‌کار رفته‌اند.**

و خاشاک نبود، داستان را تعریف کرد. ناگهان یک قبر خاکستری سر از کوه‌ها درمی‌آورد و سنگ کوه‌ها را می‌شکافت، سنگ قبر وحشتناکی که تفسیرش باعث می‌شود پسرک تنگ‌تنگ پدر بیاید و در آغوش پدر به داستان گوش دهد و آن‌گاه پدر ادامه می‌دهد: « آیا متوجه آن شدی؟ آیا می‌بینی آن‌جا را؟ جایی که بیشه‌های صخره‌ای هستند، به آن‌جا نگاه کن! آن‌جا جایی بود که کوه‌های آلپ یکی بودند و به هم پیوسته بدون جدایی و تفرقه. جایی که دام‌پروران خوب در آن‌جا سکنی داشتند و نور عالی و رحمت خداوندی محل سرسبز برای دام‌های‌شان و هم‌چنین باعث پروریده شدن بهترین گیاهان دارویی سرزمین بود. جایی که بهترین پنیر دامنه‌های آلپ پرورانده می‌شد، اما ... اما ثروت پدر، فرزندان را تنبل و بی‌عار کرد و نسبت به هم‌نوعان خویش بی‌اعتنا. آن‌ها از نعمت‌های خدای استفاده‌های نادرست کردند. آن‌ها در شیر تازه و شیرین، حمام گرفتند و ... آن‌گاه خداوند دست سنگین خویش را بر آن‌ها بلند کرد و نرمی‌ها را به سختی تبدیل کرد. دامنه‌های سرسبز را به صخره‌های خشک و سخت سنگی تبدیل کرد و گله‌های گوسفندان را پراکنده ساخت. جایی که هیچ شیری در میان نماند و هیچ پنیری درست نشد. جایی که جز آتش و بدبختی و فلاکت در آن به جا نماند.»

«آلپ» در کتاب‌های درسی کودکان و نوجوانان در مدرسه‌ها نیز جایی ویژه در مطالب آموزشی دارد و در غالب فانتزی، بیانگر اتحاد ملی و هم‌چنین دموکراسی و احترام به حق دیگران و آزادی عمل برای همه به کار گرفته می‌شود. این موضوعات در نوشته‌های گوتهلر نیز مکانی عمیق در توضیحات و تفسیراتش دارد. تل با گسلز در ارتفاعات کلاریدن ملاقات می‌کند؛ جایی که ابتدا محل بسیار زیبایی بود و بعد از گذشت زمان، به جایی نابود شده و خالی از سکنه تبدیل می‌شود.

توضیحات او درباره این سرزمین:

« فقط شکارچپانی که وجدان درست و آگاه و اعتقادات محکمی به خداوند داشتند و یا کسانی که بسیار بی‌باک و شجاع بودند و ترسی از چیزی نداشتند، به خود اجازه می‌دادند به این مکان بیایند. از این افراد بودند کسانی که دیگر هرگز بازنگشتند و از جمع کسانی که بازگشتند، کسی نبود که به خود این جرأت را بدهد و بار دیگر به آن‌جا برود؛ چرا که آن بالا، خداوند درگاه قضاوت خویش را برای انسان‌ها برپا کرده بود. از جمله دادگاه‌هایی که یک انسان فناپذیر، برای فناپذیر دیگری برپا می‌کند. جایی که انسان‌ها خود را پاک و منزه می‌دانستند و یا خود را شایسته قضاوت. حتی امروزه نیز خداوند شاهد چنین محاکمه‌هایی است و با خشم و غضب با رعد و برق و توفان، با آن‌ها برخورد می‌کند و عذاب الهی را بر سرشان فرود می‌آورد.»

هیچ نویسنده دیگری قادر به پیوندی این‌چنین، بین ایدئولوژی مذهبی و ادغامش با شرایط زیستی محیطی نبوده و نخواهد بود و این قابلیت، تنها در نوشته‌های گوتهلر دیده می‌شود. در مقالات و نوشته‌های دیگر نیز در دهه‌های ۱۹-۲۰، از زیبایی طبیعت و هم‌چنین نقش به‌سزای آن در صلاح و تفکر انسانی، به عنوان پیشرفت و تکاملات بشری یاد شده که این تنها انسان آگاه با محیط زیست و طبیعت و آشتی با شرایط محیطی اطراف خویش، قادر به انجام این امر مهم بوده است.

هم‌چنین در نوشته‌های یوحنا اسپیری (هایدی؛ سال‌های جهان‌گردی و آموخته‌های هایدی)، می‌توان از این موضوع یاد کرد که تنها او بود که از نقش مهم طبیعت بیرون و تأثیرگذاری آن روی روح و روان آدمی و از این طریق، دستیابی به آرامش و صلح درونی یاد کرد.

### کوه‌ها، محیط آزاد

یوحنا اسپیری (۱۹۰۱-۱۸۲۷) در روستایی در خانواده‌ای بزرگ متولد شد و رشد کرد. او دیدارهای بی‌شماری با افراد مبتلا به بیماری‌های روحی داشت و از طریق پدرش که روان‌پزشک بود، بسیار با عوامل روحی که باعث رنج آدمی می‌شوند، آشنا شد. خانواده‌اش به او آسایش و آرامش و نیز آزادی عمل بسیاری می‌دادند که در پی آن، او موفق شد بسیار به گردش در محیط اطراف خود بپردازد. این آزادی عمل را او در بزرگسالی از دست داد؛ به دو علت، اول این‌که به عنوان بانویی از خانواده‌ای متخصص و متمول، نمی‌توانست مانند طفلی از یک سو به سوی دیگر جست‌وجوی کند و در عرصه‌های تکنیکی و علمی حضور داشته باشد و از سوی دیگر، می‌بایست در تمامی اعمال و کردار خویش، آگاهانه عمل کند و هیچ تغایری ما بین رفتارش با قوانین سنگین و دست و پاگیر جامعه اشرافی و شهری پیدا نباشد تا نتایج بد اجتماعی، گریبانگیر شخصیت او نشود. حتی اقامت کوتاه وی در یورتن که استراحت‌گاهی برای گذراندن تعطیلات بود نیز نتوانست آن‌چه را او طلب می‌کرد، به وی ببخشد و عطش آزادی را در جان او فرو نشاند. آن‌چه از نامه‌های یوحنا هویدا شده، این است که او در ازدواجش نیز با نویسنده شهری و زورپس، یوهان برن‌هاردا اسپیری

## تحقیقات

### علوم طبیعی،

### نشان‌دهنده

### این موضوع

### هستند که

### نیروهای نهفته

### طبیعت و

### در پی آن

### به خدمت

### درآوردن آن‌ها

### برای جامعه بشری،

### می‌تواند نیروزا و

### انرژی‌دهنده

### به روح و

### روان باشند.

### ارتفاعات و

### کوه‌ها که

### تا به حال

### قابل به توجه خاص

### برای اندیشمندان

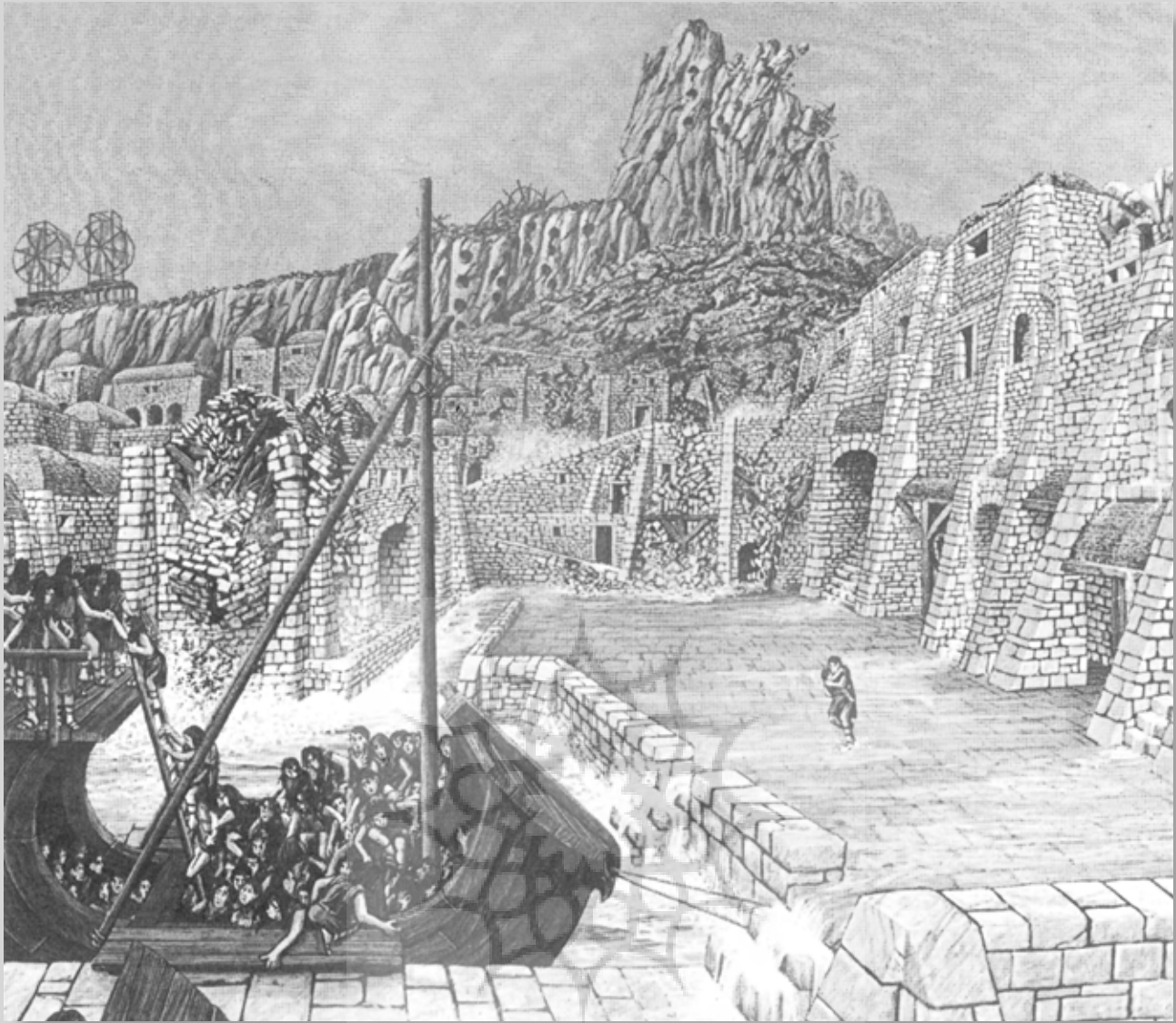
### آن مرز و بوم

### نبوده‌اند،

### دارای معنی و

### مفهومی خاص و

### جدید می‌شوند.



خوشبخت نبوده است. شهر در نظر او تنگ و کوچک آمده و روابط اجتماعی اش بسیار بی معنا جلوه می کرده است. همان طور که روسو، در ابتدای رمانش به نام امیل می نویسد: «باری بر دوش خود حس می کرد.»

در تفسیر و توصیف ارتفاعات آلپ، اسپیری این چنین بهشت شخصی خود را توصیف می کند: «دنیایی که در آن تمام شخصیت های برجسته و ستاره های شهر، بتوانند رفتارهای مصنوعی و خنده دارشان را به راحتی به نمایش بگذارند و در لابه لای آنها، احساسات طبیعی شان هم جایی برای بروز و تکامل داشته باشد.»

بسیاری از موضوعاتی که در «هایدی» ذکر می شوند، «تعداد فراوانی» از رمان های محلی نیز جای پای دارند و در آنها از کوه ها به عنوان محلی برای زندگی سالم و بی پیرایش، ولی در عین حال زنگ خطری برای از بین بردن منفی بافی و فرهنگ ناشی از آن یاد می شود. در این جاست که در پاسخ به سؤال هایدی از پدر بزرگ که چرا کلاغ ها با سر و صدای فراوان و جیغ های گوش خراش طعمه می گیرند و به پایین می روند، پدر بزرگ می گوید: «به این وسیله، کلاغ به آدم هایی که تنگاتنگ یکدیگر در روستاها زندگی می کنند و آنان که به یکدیگر بدی می کنند و با هم نامهربانند، گوشزد می کند که آیا بهتر نیست که از هم دور شوید و جدا باشید و هر کدامتان راه خویش را بروید و هر کس به جایگاه خودش برگردد.» این سخنان را پدر بزرگ، با آهنگی مطمئن و سخت و با حالت تفسیر بیان می کند تا به این وسیله، صدای قارقار کلاغ از آن پس بیشتر در ذهن هایدی بماند و یادآور سخنان او باشد. اعتقادات مذهبی اسپیری، جایی برای فرهنگ منفی و غلط نمی گذارد. حتی پدر بزرگ در جای خودش که دور از دهکده و بالای کوه بود، برای همیشه باقی نمی ماند و دوباره به دهکده و به آغوش اجتماع کوچک روستا بازمی گردد. از آن جا که اسپیری از کودکی در ارتفاعات آلپ زندگی می کرده و به فرهنگ آن جا کاملاً آشنا است، تأثیرات آن را

در نوشته‌هایش می‌توان به وضوح دید. در این‌جا می‌شود به شخصیت هایدی پرداخت. او که در فضای باز و دور از قانون‌های دست و پاگیر و رفتارهای به ظاهر مؤدبانه شهری بزرگ شده، همیشه رفتاری مناسب، ولی به شیوه خود، شیوه‌ای متفاوت با عرف جامعه پیشه می‌کند و موفق می‌شود. این خود بازگویی این مسئله و نمایشگر آن است که محیط باز و خارج از حصارهای رفتارهای شهروندی و آداب و رسوم شهری، باعث آزادی فکر و سلامت روح و رسیدن به آرامش درونی و حقیقی خانم اسپیری بوده است. او حتی از این پرهیز نمی‌کند که این نتایج و تأملات خود را در اجتماع کاملاً تعریف شده زمانه خویش دنبال کند و این نشانه‌ای مخصوص برای نوشته‌های منحصر به فرد وی است. او همیشه از سرزمین مادری، به جای سرزمین پدری یاد کرد و با قهرمان‌های مرد که تا آن زمان نقش اصلی داستان‌ها و رمان‌ها را داشته‌اند، مخالفت ورزیده است. در هایدی، علاوه بر این که طبیعت یک نقش اساسی و پایه محکمی برای بروز احساسات و عواطفش در رمان بازی کرده، تأثیرات بسیاری نیز روی قهرمان زنش هایدی گذاشته است: «هایدی دوباره به آلپ بازمی‌گردد، این سو و آن سو می‌پرد و حتی نمی‌داند کجا قشنگ‌تر بوده است. حالا باید هوای وحشی را که از بالای صخره‌ها می‌آید، با تمام وجود استنشاق کند؛ هوایی که هر لحظه نزدیک‌تر و نزدیک‌تر و قوی‌تر از لحظه پیش به سوی او می‌آید. نسیمی که در لابه‌لای درختان کاج می‌وزید و آن‌ها را می‌لغزاند و تکان می‌داد و هایدی مانند برگ‌ی از درختان، بر دوش نسیم این سو و آن سو می‌رود و می‌رقصد.

### تکامل و طبیعت

استفاده‌های تکنیکی که از طبیعت شده، تا سال‌های دهه ۷۵ از قرن بیستم، بسیار مثبت بوده‌اند و یکی از عوامل اصلی زندگی راحت و با کیفیت بالای امروزی به شمار می‌رود. این نوع زندگی را نسل گذشته بشری حتی در خواب نیز تصور نمی‌توانستند بکنند، ولی به تازگی شاهد اثرات مخرب و منفی استفاده‌های نابه‌جا و بی‌شمار آدمی از طبیعت هستیم که جای پای نیز در ادبیات کودک و نوجوان به‌جا گذاشته‌اند. مضمون تصویرهای کتاب‌های مصور کودک و نوجوان که اخیراً مشاهده می‌شود، خالی از این مطالب نیست.

از جمله می‌توان از اتیلن دلسترت نام برد که از سال ۱۹۹۷، در سری از کتاب‌های مصور برای کودک و نوجوان، از طبیعت خراب و از دست‌رفته، به عنوان موضوع کار خویش یاد کرده و بسیار به این مسئله اشاره کرده است. هم‌چنین یورگ مولر، از استفاده نابه‌جای انسان از طبیعت و خرابی‌های حاصله از آن یاد کرده که در پی استفاده نادرست آدمی از طبیعت، امکان حضور دیگر موجودات در محیط زیست را از بین برده است و یا این که خرابی‌های جبران‌ناپذیری به‌جا گذاشته. زخم زدن به طبیعت، آیا بیانگر ویرانی طبیعت مدرن‌مان نیست که در پی آن جایی برای حضور غرایز و عواطف‌مان نگذاشته‌ایم؟ بدین وسیله، آن‌ها کوشیده‌اند این امر مهم را در ذهن و فرهنگ کودکان جا بیندازند که دنیای ما زیباست و باید از آن به عنوان موهبتی الهی و هدیه‌ای ستودنی، مراقبت ویژه بکنیم.

در پی انتقادهایی که به از بین بردن محیط زیست صورت گرفته و نیز حمله به فرهنگ رایج در جوامع پیشرفته، منتقدان هم شروع به نقد و بررسی این موضوع کرده‌اند. به عنوان نمونه فرانس هومر، در کتاب خویش (چیپو و پنگوئن‌ها، یکی از اولین کتاب‌ها که در این‌باره نوشته شده)، به این مسئله می‌پردازد. موضوع این کتاب برمی‌گردد به گروهی پنگوئن که از شرایط اکولوژی و محیط زیستی خود دور افتاده‌اند و مصائب بسیاری متحمل می‌شوند و دست آخر به اعتقادات خود برمی‌گردند که بیابید با هم دنیایی ساده، برابر و لذت‌بخش برای همدیگر بسازیم.

این اعتقادات، آرمان‌هایی است که یورگ مولر و یورگ اشتاینر نیز به آن معتقدند. آنان در مقالات متعدد خویش، تحت عنوان «انسان و دریا»، به مسئله غارت بشر از دریاها و منابع و ثروت‌های آن می‌پردازند. در نوشته‌های آن‌ها، برعکس نوشته‌های گوتهلپ، این خدا نیست که انسان را تنبیه می‌کند، بلکه خود طبیعت انسان را مورد غضب قرار می‌دهد و سر آخر، بر خرابه‌های دنیا، جهانی نو برپا می‌کند: «آن‌ها اجازه ندادند که جزیره بزرگ برای همیشه نابود شود. بعد از باران طولانی صخره‌ها را شکستند و دور کردند. مزرعه‌ها را درست و آباد و کانال‌های آب را حفر کردند و خانه‌ها را ساختند. هیچ پادشاهی آن‌ها را مجبور به کار نکرد و هیچ وزیری آن‌ها را ممنوع نکرد از این‌که هر گاه خسته‌اند، خستگی در کنند.»

دوباره می‌شود داستان تازه‌ای آغاز کرد و بهشتی جدید ساخت؛ مانند یوهان دایودویس، رابینسون کروزوئه سویسی که همین نظریه را دارد: «می‌شود جهانی نو ساخت که در آن مرزهای بی‌پایان اندیشه‌های آدمی، به همراه طبیعتی خستگی‌ناپذیر و همواره نو، دست به دست هم دهند و از اشتباهات گذشته خویش درس عبرتی گیرند و همه را در جهت ساختن دنیایی نو به کار برند. چرا که طبیعت، همیشه آزادی، تساوی، برادری و برابری را از صفات برجسته خویش می‌داند.»

می‌شود

جهانی نو

ساخت که در آن

مرزهای بی‌پایان

اندیشه‌های آدمی،

به همراه طبیعتی

خستگی‌ناپذیر و

همواره نو،

دست به دست هم

دهند و از اشتباهات

گذشته خویش

درس عبرتی گیرند

و همه را در جهت

ساختن دنیایی نو

به‌کار برند.

چرا که طبیعت،

همیشه آزادی،

تساوی، برادری و

برابری را

از صفات برجسته

خویش می‌داند.